

کلاه در فرهنگ بختیاری

روی سنگ برخی گورهای بختیاری همراه نشانه‌های دیگر، گه گاه پیکره کلاه نیز سنگتراشی شده است. در این سنگ‌نگاره‌های برجسته، کلاه بی لبه آئینی مردان ایل بختیاری، که کلاه خسروی خوانده می‌شود، بالاتر از دیگر نگاره‌های روی سنگ گور کار شده است. کلاه مردان بختیاری همان کلاه نمادی گرد شناخته شده ایرانی است. جز اینکه از کلاه نمادی جاهای دیگر ایران، بلندتر است، و بخش بالائی کلاه بزرگتر از بخشی است که روی سر جای می‌گیرد. به سخن دیگر، کلاه بختیاری از پائین به بالا گشادگی می‌یابد. بدینروی کلاه بختیاری کمابیش همانند آن کلاه‌هایی است که «ماد»ها در سنگ‌نگاره‌های تخت‌جمشید برسر دارند. همچنین است همانندی کلاه بختیاری با آنچه که مردان «ساسانی»، در سنگ‌نگاره‌های بازمانده از ایشان، برسر دارند.

مردان بختیاری همواره این کلاه را برسر دارند. تنها هنگام خواب و گاهی، نه همیشه، در آئین‌های سوگواری آن را از سر برمی‌گیرند. گمان می‌رود این کار تنها در سوگ مردان بسیار بزرگ ایل انجام می‌شود. بدینروی مرد بختیاری کمتر بی کلاه، یا سر برهنه دیده می‌شود. ایشان زیر چادر، درون ساختمان، هنگام زیارت و گاهی نماز نیز کلاه خود را به سر دارند. هر چند تا آغاز این سده میلادی، بختیارها در آئین‌های رسمی کلاه سفیدرنگی که بلندتر از کلاه‌های امروزه بود به سر می‌گذاشتند، کلاه‌های کنونی کوتاه‌تر و بیشترینه، سیاه‌رنگ است. بختیارها کلاه خود را کم و بیش به گونه‌ای کج به سر می‌گذارند.

نخستین نشانه‌ای که پیشینه فرهنگی کلاه را به ما می‌نماید سنگ‌نگاره برجسته‌ای است از «آنوبانی نی» شاه «لولوبی» در «سر پل» نزدیک باختران (کرمانشاه) امروزی. در این سنگ‌نگاره، شاه پیروزمند دشمنان شکست‌خورده خود را برهنه کرده، دست بسته به زیر پا افکنده است. پیشاپیش این شکست‌خوردگان، که در سنگ‌نگاره بسی خرد پیکرتر از شاه نشان داده شده‌اند، مردی است که همچون دیگر گرفتارشدگان برهنه و دست بسته است، جز اینکه این یکی کلاهی به نشان سردستگی و فرماندهی دیگر شکست‌خوردگان به سر دارد^۱.

در همه سنگ‌نگاره‌های ایرانی که پس از آن ساخته شده، هیچگاه مرد بزرگی بی کلاه و سر برهنه نشان داده نشده است. در اسطوره‌ها، و سپس داستان‌های حماسی ایرانی تا دوره‌های دیرتر نیز، بزرگان تنها هنگام رامش، خواب و سوگ کلاه از سر برمی‌گیرند. چنین است پس از مرگ اسفندیار:

به ایران زهر سو که رفت آگهی بینداخت هر کس کلاه مهی^۲

سوگ رستم بر سهراب:

پساده شد از اسب رستم چوباد به جای کله خاک بر سر نهاد^۳



بیکره «امیرحسین بختیاری»، در ۱۹۲۴ میلادی، برگرفته از کوپر، میریام. سی؛ «سفری
به سرزمین دلاوران»، ترجمه امیرحسین ابلخان ظفر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۴.

نیز فریدون بر ایرج:

همه جامه کرده کبود و سیاه همه خاک بر سر به جای کلاه؟
و سوگواری بهرام بر بهرامشاه: رتال جامع علوم انسانی
چو بهرام در سوگ بهرامشاه چهل روز ننهاده بر سر کلاه^۵

در درازنای روزگاران، کلاه در فرهنگ ایرانی، نشان چیزهای بسیار بوده است که همگی در بنیاد خود به ارج مرد درمیان مردم باز می‌گردد. بسیاری از این باورها به گونه‌ی زبانه‌ها تا روزگار ما نیز باقی مانده‌اند. از اینگونه است نمونه‌های زیر:

«کلاه بالا گذاشتن» به معنی نپائیدن ناموس و سر بلندی زنان خانواده، که این خود گمان می‌رود نشانه‌ی باوری کهن تر باشد^۶.

- «کلاه را برای سرما و گرما سر نمی گذارند» به معنی اینکه کلاه نشانهٔ مردی و مردانگی است.^۶
- «کلاه کسی پشم نداشتن» به معنی سبک بودن و بی ارج بودن مرد است.^۷
- «کلاه در پای» به معنی بسیار فروتن و فرودست است.^۸
- «کلاه گرفتن» به معنی درخواست پول و گدائی است.
- «کلاه افکندن و کلاه برکشیدن» به معنی گُرنش در برابر دیگری و بزرگداشتن اوست.^۹
- «کلاه گوشه شکستن» به معنی نازیدن و به خود باییدن است.^{۱۰}
- «کج کلاه بودن یا داشتن» به معنی سروری و مهمی است.
- «کلاه داری» پادشاهی و سروری و بزرگی است.^{۱۱}
- «کلاه نهادن» تاج بر سر کسی نهادن است.^{۱۱}

بدینروی، داشتن کلاه در فرهنگ ایرانی نشان بزرگی و بزرگداشتگی است. روش به سر نهادن آن نیز نشانهٔ چیزهایی است. کج نهادن کلاه در میان ایرانیان و آن تیره‌های ایرانی که فرهنگ پهلوانی دارند، همچون بختیاریان، نشانهٔ سروری، بزرگی، جنگاوری، تلی و پهلوانی است. گوشه و «طرف» کلاه را شکستن نیز همان است. همچون کلاه گوشه شکستهٔ مهر، راهنمای یلان و پهلوانان و جنگاوران.^{۱۲} این همان است که «خواجه شمس الدین محمد، حافظ» استاد سخن می‌فرماید:

«نه هر که طرف کُله کج نهاد و تند نشست
کلاه داری و آئین سروری دانسد»

کلاه، بخشی از هستی و پایگاه مرد در میان مردم است، پس روش کاربرد آن نیز نشانه‌ای است از جایگاه مرد و برداشتی که مردم دربارهٔ او دارند. بدینروی هر مردی را نمی‌رسد که کلاه خود را کج بر سر بگذارد، تنها کسی را کج کلاه نهادن روا است که از هر باره برابر با او همگانی دربارهٔ مرد بزرگ باشد. بدینروی «سر» و پابرهنگی نشانهٔ بی ارج بودن و نژاده نبودن مرد است، «کلاه پاره بودن» نشانهٔ پرورش نیافتگی و زبان گشادگی بی پروای مرد است. «تُف به کلاه کسی» گفتن نیز ناسزائی به اوست. «کلاه به آسمان یا هوا انداختن» نشانهٔ شادی بسیار است. این آئین تا روزگار ما زنده بود. چه شاهی از شاهان قاجار چنین می‌کند: «تاجی! به حمدا... امروز دماغی داریم»؛ آنگاه کلاه خود را از سر برداشته به هوا پرتاب کرد.^{۱۳}

تنها در بیداری ایرانیان نیست که کلاه نشان بزرگی و سروری است. در خواب و خوابگزاری ایرانی نیز همچنین است. «دستار و کلاه بر سر داشتن در خواب نشان فرمانروایی و مهمی و از سر رفتن و کم و کاست یافتن آن نشان از دست رفتن همان چیزها است»^{۱۴}. همچنین است خواب دیدن، «در داشتن و نداشتن کلاه و دیدن و چرکین شدن و از سر افتادن آن، که اندوه و مرگ و از دست دادن سروری و مهمی است»^{۱۵}. در خواب دیدن «دستار و کلاه افزایش جایگاه مرد و به مهتری و بزرگی رسیدن اوست»^{۱۶}.

در بختیاری، کلاه از سر بزرگی گرفتن و به جایش کلاه کاغذین نهادن نشانهٔ خوار کردن اوست. «این را کاری بسیار زشت و ناهنجار و بسی ناپسند می‌شمرند.» «این گونه کارها را خیلی ننگین و شرم آور می‌دانستند»^{۱۷}. از همین روی است که در سوگواریهای بختیاری برگردن اسبِ مرد بزرگ مرده، که در چشم انداز همگانی این آیین‌ها همچون بخشی جدایی‌ناپذیر از هستی مرد دیده می‌شود، گُلوتی، یا روسری زنانه می‌بندند. این خود، نشان بی سر و سرور شدن، بی پناه شدن و واژگون شدن بنیاد هستی است. چه، بر



ابلهانی (دست چپ پیکره، و امیر جنگ بختیاری، در ۱۹۲۴ میلادی)، همان جا.

گردن اسب «مرد» روسری زنانه بستن در این فرهنگ کاری است بس بزرگ. بنابراین می توان دید کار کردن پیکره کلاه، به گونه برجسته، روی سنگ گورهای بختیاری، نشانه و یاد بزرگی مرد خفته در زیر آن سنگ است. این نشانه، نماد از باورهای کهن در میان آریائیان است. چه، نمونه مرد جنگاور و به ویژه پهلوان برای ایشان، شاید نمونه ایزد «مهر» باشد. چرا که می توان گمان برد در فرهنگ اساطیری ایران، برای هریک از جانداران زمینی، یک «آفرینش نخستین» و یک «نمونه بنیادی» هست، که در آغاز زمان پدیدار شده است. پس همانندان، یا برابر آفریده های زمینی برای پیوستن به آن نمونه بنیادی «باید» در آشکار و پنهان و در پوشاک و رفتار همچون او باشند. می توان دریافت در چنین اندیشه ای همانندی با آن نمونه و پیروی هر چه بی کم و کاست تراز او «شگون» دارد. چنانکه «صائب» می گوید:

خُسن چون آرد به جنگ دل سپاه خویش را بشکند بَهرِ شگون، اول گُلاه خویش را از سوی دیگر به خوبی می دانیم که در دین توده ایرانی روزگار ساسانیان، که بر پایه باورهای زروانی و پهلوانی بنیاد شده است، «مهر» گرامی ترین و گرانبارترین ایزد ستوده ایشان است^{۱۸}، به ویژه در میان ربه داران. بدینروی است که «مهر» ویژگی های دلیرانه و جنگاورانه «ایزد بهرام» را به خود می گیرد. هر چند که در دین دولتی ساسانیان نیز «ایزدوای» ایزد جنگاوری است، در دین توده «مهر» همه چیز است. پس کلاه او، مانند هر چیز دیگری از آن او باید بی کم و کاست پیروی شود. کلاهی که او همواره به سر دارد و هیچگاه آن را از خود دور نمی دارد^{۱۹}. این کلاه گوشه دار است و گوشه آن شکسته^{۲۰}، و



بیگرة «حیدرخان» بابا احمد بختيار، در ۱۹۲۴ میلادی، همان جا.

چنان است که گاه به جای یاد نامش، اورا به نام «آنکه کلاه به سر دارد» می خوانند^{۲۱}. پس شاید بتوان گمان برد که هر مرد ارجمندی باید کلاه به سر داشته باشد، و هر مرد ارجمندی که پهلوان باشد، باید دست کم کلاه را به گونه مهر به سر بگذارد. همین شاید انگیزه کلوته (کلاه دختر بچگان) بستن صوفیان به نشانه گذشتن از ارج آیینی مردانه و ندیده گرفتن آن و پشت کردن بدان باشد^{۲۲}. «لچک به سر» نامیدن مردان، و به ویژه مردان بزرگ نیز، درست همین را می رساند. همچنانکه برای برانگیختن «محمدخان هیبرون»، یکی از خان های سده گذشته بختیاری، به جنگ با «قشقائی»، پیرزنی از ایل لچک خود را بر سر او نهاد و او به نبرد برخاست.

از همه آنچه که درباره بختیارها می دانیم، و از آن میان به ویژه ستوده بودن بلی و جنگاوری و زورمندی تن، و شکارگری، می توان چنین دریافت که ایشان «فرهنگ پهلوانی» دارند. همان فرهنگی که در میان توده مردم شهرنشین به گونه «آیین جوانمردی» آشکار می گردد. گمان می رود هر دو، فرهنگ پهلوانی و آیین جوانمردی، برخاسته از باورهای مهری باشند^{۲۳}. پس ارج کلاه و رفتار با آن و روش های

سندها

- ۱- پُرادا، ایدت، هنر ایران باستان، ترجمهٔ یوسف مجیدزاده، تهران، دانشگاه تهران ۲۵۳۷، ص ۳۶-۳۷.
- ۲- فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه، به کوشش م. ن. عثمانف (ج ۶)، مسکو ۱۹۶۷.
- ۳- همان، به کوشش آ. برتلس و دیگران، مسکو ۱۹۶۳ (ج ۲)، ص ۲۴۳.
- ۴- همان، تهران، امیرکبیر ۱۳۴۱، ص ۲۱.
- ۵- همان، به کوشش م. ن. عثمانف (ج ۷)، مسکو ۱۹۶۸.
- ۶- دهخدا، علی اکبر؛ امثال و حکم، (ج ۳)، تهران، امیرکبیر (چاپ پنجم) ۱۳۶۱، ص ۱۲۲۴-۱۲۲۵.
- ۷- امینی، امیرقلی؛ فرهنگ عوام، تهران، علی اکبر علمی، ؟، ص ۴۵۸-۴۵۹.
- ۸- معین، محمّد (دکتر) فرهنگ فارسی، (ج ۳) تهران، امیرکبیر (چاپ پنجم) ۱۳۶۲، ص ۳۰۲۵.
- ۹- رامپوری، غیاث‌الدین؛ غیاث اللغات، به کوشش منصورثروت، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۳، ص ۷۱۵.
- ۱۰- تبریزی، محمّدحسین؛ برهان قاطع، به اهتمام محمّد معین (دکتر) تهران، امیرکبیر (چاپ چهارم) ۱۳۶۱، ص ۱۶۷۱.
- ۱۱- معین، محمّد، همان، ص ۳۰۲۶.
- ۱۲- مقدم، محمّد؛ جستار در بارهٔ مهر و ناهید، (دفتر نخست) تهران، مرکز ایرانی مطالعات فرهنگها، ۲۵۳۷، ص ۱۰۶، ۱۰۷.
- ۱۳- معیرالممالک، دوستعلی خان؛ یادداشت هائی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، ص ۱۰۳.
- ۱۴- رامپوری، غیاث‌الدین، همان ص ۷۱۵.
- ۱۵- آرازی، فخرالدین؛ التجیر فی علم التبعیر، به اهتمام ایرج افشار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴، ص ۱۱۳.
- ۱۶- آرازی؛ خوابگزاری، به تصحیح ایرج افشار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۳۱۹-۳۲۰.
- ۱۷- ابن سیرین، محمّد؛ تعبیر خواب، تهران جاویدان، ؟، ص ۲۸۵.
- ۱۸- مجلسی، محمّدباقر؛ تعبیر خواب، تهران، حسینی ؟، ص ۳۴.
- ۱۹- ظفر بختیاری، خسرو، یادداشت ها و خاطرات، تهران، یساولی، ۱۳۶۲، ص ۲۸.
- ۲۰- بهار، مهرداد؛ پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، توس، ۱۳۶۲، ص ۴۸-۴۹، ۸۰ و ۱۰۹.
- ۲۱- مقدم، محمّد، همان، ص ۷۵، ۷۶، ۷۸ و ۸۰.
- ۲۲- ورمازن، مارتن؛ آیین میترا، ترجمهٔ بزرگ نادرزاد، تهران، دهخدا، ۱۳۴۵.
- ۲۳- پیکره‌های پیوست کتاب به شماره‌های ۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶ و ۱۷.
- ۲۴- صوفی‌شده زخوف، سیه شد لباس تو چون صوفیان گُل‌توت به سر هر عقیق رنگ
- ۲۵- پرتویضائی، حسین؛ تاریخ ورزش باستانی ایران، تهران، ؟، ۱۳۳۷، ص ۸، ۹، ۱۳، ۱۵ و ۱۶.
- ۲۶- فرهنگ و زندگی، نشریهٔ دبیرخانهٔ شورای عالی فرهنگ و هنر شمارهٔ ۱۰ (ویژهٔ ورزش)، زمستان ۱۳۵۱.
- ۲۷- ورزش باستانی ایران و آیین مهر، نوشتهٔ مهرداد بهار، ص ۱۷-۷ (دکتر).
- ۲۸- گرین، هانری؛ آیین جوانمردی، ترجمهٔ احسان نراقی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۱۹۲-۱۹۲.
- ۲۹- سابقهٔ جوانمردی در ایران باستان، نوشتهٔ مهرداد بهار (دکتر).